



عقل در مقابل پاره‌ای از یافته‌های دینی مجبور به سکوت است

بخشعلی قنبری با اشاره به اینکه برخلاف آنچه پس از رنسانس مورد تأکید قرار گرفت مبنی بر اینکه تنافی قطعی و شدید میان دین و عقل وجود دارد گفت: که به رغم اختلاف یافته‌های این دو اشتراکات آنها به مراتب بیشتر از اختلافات شان است.

بخشعلی قنبری با اشاره به اینکه برخلاف آنچه پس از رنسانس مورد تأکید قرار گرفت مبنی بر اینکه تنافی قطعی و شدید میان دین و عقل وجود دارد گفت: که به رغم اختلاف یافته‌های این دو اشتراکات آنها به مراتب بیشتر از اختلافات شان است.

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز با بیان اینکه اختلاف بین عقل و دین قبل از رنسانس وجود داشته است، درباره عوامل بروز تفکیک میان این دو به خبرنگار مهر گفت: تفکیک میان عقل و دین این طور تفسیر می‌شد که در انجیل این طور عنوان شده که باید حق قیصر را به قیصر و حق خدا را به خدا داد. در اینجا قیصر نماد دنیا و اداره آن امری عقلانی است و مراد از خدا کلیه امور دینی و معنوی است که در قالب کلیسا و سایر تشکیلات دینی تحقق یافته است. در دوره‌های بعد؛ یعنی در قرن سیزدهم توماس آکویناس درصدد برمی‌آید تا میان دین و عقل ارتباط برقرار کند اما در نظرات او همچنان نوعی تفکیک میان این دو مطرح است. در نهایت به این نظریه می‌رسد که دین به حوزه امور نادیدنی و نامرئی مربوط است و عقل امور دیدنی را بررسی می‌کند.

وی افزود: این درحالی است که در آن دوره اداره دینی و دنیوی دست کم در برخی کشورها یا در اختیار کلیسا بود یا به گونه‌ای است که کلیسا در آن نقش اساسی داشت، به عنوان مثال در مواردی مشاهده می‌کنیم که پاپ بر سر امپراتوران تاج می‌گذارد به این معنا که امپراتور مشروعیت خود را از پاپ اخذ می‌کند اما در عین حال امور دنیوی در دست کارگزاران امپراتور است ولی پاپ و کشیشان در نظام دولتی دخالت دارند و حتی خود نیز اداره امور دنیوی کلیسا را در اختیار دارند به گونه‌ای که در دوره یکی از پاپ‌ها کلیسا یک هشتم سرزمین‌های اروپا را در اختیار دارد. به علاوه پاپ‌ها در دوره‌های مختلف اختیار عزل و نصب امپراتوران را در اختیار داشتند و به طور مستقیم اعمال می‌کردند. البته در این دوره چه تفکیک میان دین و عقل و دنیا و فلسفه وجود داشته باشد یا نه دین و دنیا و عقل بی‌ارتباط به هم نیستند و کسی از متولیان اعم از پاپ یا امپراتور از جدانگاری دین و فلسفه سخن به میان نمی‌آوردند و در عین حال سایه دین بر سر عقل همواره بوده است.

این استادیار دانشگاه آزاد اسلامی ادامه داد: بنابراین اگر تاریخچه تفکیک را بررسی کنیم متوجه می‌شویم این موضوع در طول تاریخ همواره وجود داشته است، اما در دوره رنسانس تفکیک پاره‌ای از جنبه‌ها را شامل می‌شود که قبلاً وجود نداشته در این دوره ما شاهد وسعت دانش‌هایی هستیم که با گسترش خود به این تفکیک دامن می‌زنند. به عنوان مثال وقتی نجوم گسترش پیدا می‌کند و کوپرنیک و گالیله مسایل و آموزه‌هایی را مطرح می‌کنند که این آموزه‌ها با آنچه در کتاب مقدس وجود داشته سازگار نیست و مثال دیگر اینکه در کتاب مقدس گفته شده انسان اشرف مخلوقات بوده و این اشرف مخلوقات در کره زمین سکونت دارد در نتیجه کره زمین شرافت پیدا می‌کند و به همین سبب کره زمین مرکز ثقل جهان محسوب می‌شود به گونه‌ای که سایر ستاره‌ها و سیارات به گرد آن می‌چرخند و این موضوع مورد تأیید دین هم قرار می‌گیرد.

وی ادامه داد: وقتی کوپرنیک و گالیله ثابت می‌کنند که این نظریه درست نیست، اختلاف میان عقل که علم یکی از دستاوردهای آن است با دین آشکار می‌شود و زمینه‌های تفکیک فراهم می‌آید.

قنبری تصریح کرد: همراه با دانش ستاره‌شناسی و نجوم دانش‌های دیگری نیز رشد پیدا می‌کنند و اتفاقاً آن دانش‌ها نیز آموزه‌ها و بیانات کتاب مقدس را مورد انتقاد قرار می‌دهند در نتیجه میان علم (به عنوان یکی از دستاوردهای عقل) و دین منافات ایجاد می‌شود و شک و تردید علم از عقل نشأت گرفته و به واسطه تلاقی میان علم و دین، رفته رفته این مسئله مطرح می‌شود که بین عقل و دین هم تلاقی وجود دارد. بنابراین تفکیک بین علم و دین و در نتیجه عقل و دین پررنگ می‌شود.

این عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد ادامه داد: این در حالی است که در دوره قبل از رنسانس یا قرون وسطی این تفکیک یا وجود

نداشت یا به این شدت وجود نداشت. به عنوان مثال وقتی بحث فلسفه مطرح می شد همه علوم را در بر می گرفت یعنی یک نگرش وحدت گرایانه ای وجود داشت اما بعدها به واسطه آن اتفاقات این جدایی و منافات مطرح شد. علاوه بر این دلایل جنبه روان شناختی ماجرا نیز مطرح است؛ در دوره قرون وسطی به دلایلی علوم امکان بروز و ظهور پیدا نمی کنند و کلیسا به عنوان متولی نهاد دین مانع از ظهور آن می شود. این علوم وقتی رشد پیدا می کنند کمر دین شکسته می شود؛ چراکه در مقابل دین قرار می گیرند. کسانی که احساس می کردند به واسطه دین و کلیسا مظلوم واقع شدند اینها به لحاظ روان شناختی خود به خود واکنش نامناسبی در مقابل دین از خود نشان دادند و بدون اینکه به اصل ماجرا بپردازند که آیا به لحاظ عقلایی تفاوت معنایی و مبنایی بین دین و سایر حوزه ها وجود دارد به لحاظ روانی در مقابل دین جبهه گرفتند.

قنبری گفت: حداکثر کاری که می توان کرد این است که عقل در مقابل پاره ای از یافته های دینی مثل آخرت سکوت پیشه می کند. کمااینکه در فرهنگ اسلامی وقتی بحث آخرت مطرح می شود ابن سینا که نمی تواند دلیل عقلانی پیدا کند به لحاظ تعبدی آن را می پذیرد و بدان ایمان می آورد اما نفی نمی کند. به نظر می رسد که به رغم وجود اختلافات یافته های عقلانی و موهبات دینی، این اختلافات به معنای تباین میان این دو نیست بلکه در مواردی حتی می توان میان آنها رابطه طولی در نظر گرفت و حتی امور غیرعقلانی را در طول امور عقلانی قرار داد به گونه ای که می توان این ادعا را طرح کرد که میان این دو اختلاف وجود دارد اما تنافی یا تضاد وجود ندارد.

وی در پایان خاطرنشان کرد: اگر این طور به نظر برسد که اختلافی هم وجود دارد ممکن است از این جهت باشد که این امور عقلانی یا دینی نبوده اند، البته اموری داریم که به شهادت عقل فراعقلانی اند و دلیلی بر عدم آنها نیست بلکه فهم آنها در چارچوب عقل نیست. در نتیجه می توان گفت برخلاف آنچه پس از رنسانس مورد تأکید قرار گرفت اینکه نمی توان مدعی تنافی قطعی و شدید میان دین و عقل بود بلکه ارتباط میان این دو بسیار وثیق تر از آن است که تصور می شود. به همین دلیل می توان گفت که به رغم اختلاف یافته های این دو اشتراکشان به مراتب بیشتر از اختلافهاست و این نکته هم باید گفته شود که اگر انسان رابطه اش را با دین به طور کامل قطع کند مطمئناً از عقل هم چیزی باقی نخواهد ماند زیرا آدمیان در اغلب موارد تابع امور روانی شان هستند و خوشاینها و بدآیندها را بر مصالح و مفاسدشان ترجیح می دهند در نتیجه ممکن است توجه به این امور آنان را قبل رسیدن به خواسته هایشان به دام هلاکت رساند چنانکه این امر در مصرف مواد مخدر رخ داده است و این خطر عظیمی است که بشریت را تهدید می کند و یکی از زمینه های آن قایل شدن تفکیک مطلق بین عقل و دین است.